



از توهم تا یقین: بررسی شبهه تعارض آیات قرآن / مولوی محمد علیخواجه

از دیرباز، ملحدان همواره در تلاش بوده‌اند تا با ایجاد تزلزل در باورهای مسلمانان، آنان را از مسیر دستورات الهی و سنت پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و سلم منحرف سازند. یکی از مهم‌ترین ابزارهای آنان برای نیل به این هدف، القای شبهات و آلوده ساختن ذهن‌ها به این ابهامات بوده است.

در عصر حاضر، موج شبهه‌افکنی به اوج خود رسیده و ذهن و جان مسلمانان را گرفتار تلاطمی سنگین ساخته است. متأسفانه شاهدیم که بسیاری، توان ایستادگی در برابر این امواج مخرب را ندارند و گرفتار انحرافات فکری و عقیدتی می‌شوند. ریشه این دین‌گریزی و دین‌ستیزی را باید در پذیرش ناخودآگاه شبهاتی جست‌وجو کرد که مستشرقین و ملحدان به ذهن‌های تهی از معرفت قرآنی و بینش نبوی تزریق می‌کنند.

گویی امروزه برای جوان مسلمان، پیامی جذاب‌تر از پیام قرآن، سبکی دلنشین‌تر از سبک زندگی پیامبر، و تمدنی پیشرفته‌تر از تمدن اسلامی معرفی می‌شود. افسوس که ما هنوز پیام قرآن را چنان‌که باید دریافته‌ایم، سبک زندگی پیامبر را درست نشناخته‌ایم، و از شکوه فرهنگ و تمدن اسلام بی‌خبریم.

آری، این دوران را «عصر تمدن» می‌نامند، اما نه تمدنی اسلامی؛ سخن از «پیام» است، اما نه پیام قرآن؛ دوران «علم و فناوری» است، اما نه دانشی برخاسته از کتاب خدا و سنت رسول.

آنچه بیش از هر چیز مسلمانان را به سمت این شبهات می‌کشانند، دلبستگی ناخودآگاه آنان به مظاهر تمدن غرب و تهی‌بودن ذهنشان از علم قرآن و دانش حدیث است. راه بازگشت، آگاهی و معرفت است؛ بازگشتی به پیام الهی، سنت نبوی و تمدن پرشکوه اسلام.

مستشرقین و ملحدین همواره می‌کوشند با ایجاد شبهه در قرآن و احادیث، این دو رکن بنیادین اسلام را تضعیف کنند. آنان تلاش دارند آیات قرآن را متعارض نشان دهند و احادیث را در تضاد با قرآن جلوه دهند، تا چنین وانمود کنند که قرآن کتابی پر از تناقض، و سنت پیامبر بی‌اساس و پوچ است. در این نوشتار، یکی از این شبهات را بررسی خواهیم کرد:

شبهه تعارض آیات قرآن

خداوند متعال در سوره مرسلات می‌فرماید:
«هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ * وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ» (مرسلات: ۳۶/۳۵)

امروز، روزی است که (آنان) سخن نمی‌گویند و اجازه عذرخواهی به آنان داده نمی‌شود.

این آیات دلالت دارد بر اینکه دوزخیان در آن روز سخن نمی‌گویند و عذرخواهی نمی‌کنند. اما آیات دیگری وجود دارد

که بر خلاف این معنا، دال بر سخن گفتن و عذر آوردن دوزخیان هستند. مانند:

«وَاللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» (انعام: ۲۳)

(مشرکان گویند: به خدا که پروردگار ماست، ما مشرک نبوده‌ایم.

«فَالْقَوَا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ» (نحل: ۲۸)

(پس در برابر عذاب) سر تسلیم فرود می‌آورند (و می‌گویند: ما هیچ کار بدی انجام نداده بودیم.

«بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا» (غافر: ۷۴)

بلکه ما از پیش چیزی را به فریاد نمی‌خواندیم.

«تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * وَمَا أَضَلُّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ» (شعراء: ۹۷/۹۹)

(مشرکان گویند: به خدا سوگند، ما در گمراهی آشکاری بودیم، آنگاه که شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستیم، و جز تبهکارانی، کسی ما را گمراه نکرد.

«رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا» (اعراف: ۳۸)

پروردگارا! اینان بودند که ما را گمراه کردند.

و آیات دیگری که مضمون مشابهی دارند.

پاسخ به شبهه

پاسخ این اشکال به چند وجه ممکن است:

اول: رستاخیز، قرارگاه‌ها و مراحل گوناگونی دارد. در برخی از این مراحل، انسان‌ها سخن می‌گویند و در برخی دیگر، توان سخن گفتن از آنان گرفته می‌شود.

دوم: آنچه در برخی آیات نفی شده، سخنی است که برای آنان سودمند باشد. هرچه می‌گویند، بی‌فایده است و چون اثر ندارد، گویا اصلاً سخن نگفته‌اند.

سوم: پس از آنکه خداوند متعال خطاب به آنان می‌فرماید:

«أخْسِنُوا فِيهَا وَلَا تَكْلُمُونَ» (مؤمنون: ۱۰۸)

در دوزخ خموش باشید و با من سخن مگویید.

از آن لحظه به بعد، قدرت سخن گفتن از آنان گرفته می‌شود و جز فریاد و ناله چیزی از آنان شنیده نمی‌شود.

«وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ» (نمل: ۸۵)

و وعده عذاب بر آنان به سبب ستمی که کردند محقق گشت، پس سخن نمی‌گویند.

رای سوم از دو رأی پیشین قوی‌تر و پسندیده‌تر است.

مراجع:

دفع إيهام الاضطراب عن آيات الكتاب، علامة شنقيطی

تفسير روح المعاني، علامة آلوسی

تفسير المحرر الوجيز، ابن عطية

تفسير أبي السعود

تفسير الكشاف، زمخشری

تفسير البحر المحیط، أندلسی

التفسير الكبير، فخر رازی

بدون راهنما رها سازد، ناقض اصل زیبایی و هماهنگی آفرینش است. **چهارم:** اگر زمام حکومت به دست شمشیر تیز غریزه و نفسانیت سپرده شود، چیزی جز ستم و هرج و مرج بر جای نخواهد ماند. در چنین وضعیتی، تنها قانون حاکم، قانون جنگل خواهد بود. بنابراین بشر نیازمند کسی است که حدود حلال و حرام، بایدها و نبایدها را برای او مشخص سازد.

ابن تیمیه (رحمه الله) می گوید: «اگر پیامبران نبودند، عقل بشر نمی توانست به جزئیات منافع و مضرات راه یابد. از همین رو، بزرگترین نعمت خداوند بر بندگان این است که پیامبران را به سوی آنان فرستاد، کتابهای خود را بر ایشان نازل کرد و راه راست را برایشان روشن ساخت.»

پنجم: نیاز به نبوت ضرورتی است برای جبران کاستیهای عقل؛ چرا که عقل، نوری است که بدون چراغ وحی، در جهانی تیره و تاریک قادر به هدایت نیست. از سوی دیگر، عقل همواره در معرض وسوسه های نفس و فتنه های بیرونی است. نبوت، افق محدود عقل را می گشاید و عطش انسان را برای شناخت ناشناخته ها فرومی نشاند. خلاصه سخن آن که انسان به نبوت نیاز دارد و با عقل خود نمی تواند از آن بی نیاز باشد. چرا که در غیاب نبوت، عقل به لغزش می افتد، اخلاق منحرف می شود، و روح دچار پژمردگی می گردد؛ چرا که تشنه شناخت خالق خویش است. به بیان دیگر: بی نبوت، انسان، انسانیت خود را از دست می دهد و به مرتبه ی «یستی» فرو می افتد؛ موجودی بی هدف، بی احساس، بی معنا. به ظاهر زیبا، اما در حقیقت تهی از روح و معنا.

منابع:

۱. النبوت، ابن تیمیه
۲. براهین النبوة، سامی عامری

انسان، پس از آن که خدا را شناخت، در پی یافتن راهی برای رسیدن به محبوب خویش می رود. اما به راستی چه راهی انسان را به خالق پیوند می دهد؟ نخستین گزینه ای که به ذهن خطور می کند، عقل و درک انسانی است. با این حال، باید گفت عقل به دلایل گوناگونی از درک کامل چنین مسئله ای ناتوان است؛ از جمله:

۱. شناخت عقل جزئی و محدود است.
 ۲. عقل ها با یکدیگر متفاوت اند؛ به گونه ای که کاری ممکن است نزد گروهی زیبا و نزد گروهی دیگر ناپسند باشد.
 ۳. عقل توانایی پیش بینی نتایج و پیامدهای آینده را ندارد.
 ۴. هوا و هوس، گاه بر عقل و نفس انسان غالب می شود و مسیر تصمیم گیری را منحرف می کند.
- پس از اثبات ناتوانی عقل، به شاه راهی روشن می رسیم: آری، یگانه راه وصال به محبوب، «نبوت» است؛ که دومین اصل از اصول سه گانه دین به شمار می آید.

در ادامه، دلایل نیاز به نبوت را مرور می کنیم:

نخست: بسیاری از حقایق هستی، بیرون از دایره عقل قرار دارند؛ مانند حشر و نشر، حساب، پل صراط و دیگر امور اخروی که عقل به تنهایی راهی به سوی آنها نمی گشاید. این قبیل معارف نیازمند منابعی فراتر از اندیشه بشری اند؛ نظیر وحی آسمانی، نه زاده ی تفکر و خیال.

دوم: انسان ها برای تنظیم زندگی، رفع اختلافات و شناخت حقوق و وظایف خود، نیاز به راهنمایی دقیق دارند. پیچیدگی های زندگی اجتماعی و ضعف انسان در اداره امور، او را از دستیابی به نظامی کامل و عادلانه باز می دارد.

سوم: امید به تحقق عدالت در زندگی، اقتضا می کند که انسان بدون راهنما رها نشود. تصور اینکه خدای حکیم، انسان، حیوان و گیاه را با آن همه ظرافت و زیبایی بیافریند، ولی آنان را در تاریکی و

آیا اسلام مانع پیشرفت علمی و فرهنگی ایرانیان شد؟ / مولوی حسین سلیمان پور

اسلام، و آن هم در قرون نخستین، ایران تاریخ نگاران بزرگی چون طبری، بلعمی، مسعودی و بیرونی را به خود دیده است؛ چهره هایی که هم از ریشه های ایرانی بهره بردند و هم در بستر فرهنگ اسلامی بالیدند.

در علم پزشکی نیز یونان باستان نام هایی چون بقراط و جالینوس را به جهان معرفی کرد. اما ایران باستان با تمام دیرینگی اش، نتوانست پزشکی در این سطح به تاریخ عرضه کند. در حالی که در قرون اولیه اسلامی، پزشکی مانند محمد بن زکریای رازی و ابن سینا از دل همین تمدن اسلامی - ایرانی سر برآوردند و جهانی شدند.

در فلسفه، یونان نام هایی چون فیثاغورس، افلاطون، سقراط و ارسطو را دارد. حال چند فیلسوف برجسته از ایران باستان می توانیم نام ببریم؟ در حالی که پس از اسلام، فیلسوفانی چون فارابی، ابن سینا، رازی و خیام از ایران برخاستند و تأثیر عمیقی بر تفکر جهانی گذاشتند. در ادبیات نیز همین گونه است. از ایران باستان تقریباً

در روزگار ما، به ویژه در عصر اینترنت و فضای مجازی، بسیار شنیده می شود که «ما ایرانیان در عهد باستان، فرهنگی عظیم و تمدنی درخشان داشته ایم، اما اعراب مسلمان پس از حمله به ایران، آن را نابود کرده اند.» برخی بر این باورند که اگر آن حمله رخ نمی داد، ایران امروز پیشرفته تر و شکوفاتر می بود، و علت عقب ماندگی ما، پذیرش اسلام است، نه چیز دیگر.

اما پرسش اساسی این است: این فرهنگ و تمدن باستانی که مدام از آن سخن گفته می شود، تا چه اندازه واقعیت دارد؟ و آیا واقعاً اعراب مسلمان آن را نابود کردند؟ یا برعکس، چیزی به آن افزودند؟ برای پاسخ، بهتر است مقایسه ای انجام دهیم:

تمدن یونان باستان را همه با مصداق های روشن می شناسند. مورخی چون «هرودوت» را داریم که آثارش هنوز باقی است. آیا در ایران باستان می توان حتی نام یک تاریخ نگار را ذکر کرد؟ این در حالی است که پس از

در اعماق وجود هر انسان، نیرویی نهفته است که با چشم دیده نمی‌شود، با ابزار علمی سنجیده نمی‌شود و حتی علم کالبدشناسی و فیزیولوژی نیز از درک آن ناتوان است. با این حال، هر کسی می‌تواند حضور آن را در درون خود احساس کند؛ نیرویی که راه را نشان می‌دهد، انسان را به‌سوی خوبی سوق می‌دهد و از انحراف باز می‌دارد.

این قدرت درونی، همان نیرویی است که انسان را راهنمایی می‌کند، هشدار می‌دهد، تشویق می‌کند و گاه به قضاوت می‌نشیند. روان‌شناسان آن را «وجدان» می‌نامند، اما در نگاه اسلام، از آن با واژه «قلب» یاد شده است. پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و سلم نیز، زمانی که فردی از ایشان درباره نیکی و گناه پرسید، فرمودند: «از قلبت پرس». یعنی آن نیروی درونی را دنبال کن که راه را از چاه جدا می‌کند.

ایمان و باور به خدا، بیشترین تأثیر را در شکل‌گیری این وجدان دارند. ایمان، همچون یک نیروگاه همیشه روشن، وجدان را زنده و بیدار نگه می‌دارد. مؤمن همیشه خود را در محضر خدا می‌بیند، باور دارد که خدا از اعمالش آگاه است و در روز قیامت، حساب‌و‌کتابی در کار است. همین اعتقاد، وجدان او را هشیار نگه می‌دارد و اجازه نمی‌دهد به راحتی دست به خطا بزند.

چنین وجدانی پیش از هر عملی از انسان می‌پرسد: «این کار درسته؟ چرا می‌خواهی انجامش بدی؟ برای کی؟» و پس از انجام نیز، دوباره از او حساب می‌گیرد. اگر کارش نادرست باشد، ناراحتی و سنگینی در دلش احساس می‌کند. این همان قاضی درونی است که نه با تهدید بیرونی، بلکه با نوری که از درون می‌تابد، انسان را می‌سازد. اما اگر این وجدان بدون تربیت دینی و ایمان رشد کرده باشد، کم‌کم حساسیت خود را از دست می‌دهد؛ دیگر نه هشدار می‌دهد، نه باز می‌دارد، نه قضاوت می‌کند. به همین دلیل است که انسان ممکن است دروغ بگوید، خیانت کند، ظلم روا دارد، اما کوچک‌ترین فشاری در درونش احساس نکند.

شاید این پرسش پیش آید: چگونه است که در جوامع امروزی، برخی از افراد بی‌دین و حتی ملحد، دارای وجدانی فعال و اخلاقی هستند؟ آیا ایمان به خدا و روز جزا در ساختار وجدان تأثیر چندانی ندارد؟

پاسخ این است که این وجدان زنده و اخلاق‌مدار، محصول الحاد امروزی نیست، بلکه ریشه در تربیت دینی و پیشینه مذهبی‌شان دارد. همان‌گونه که توماس کارلایل، Thomas Carlyle اندیشمند و تاریخ‌نگار اسکاتلندی قرن نوزدهم، در توصیف برخی از ملحدان می‌گوید: «وجدان اخلاقی‌شان، همان باقی‌مانده‌ای است که از گذشته دینی آن‌ها در وجودشان مانده است.» او از این امر با تعبیر «النور اللاحق» یاد می‌کند؛ نوری که هرچند از ایمان جدا شده، اما هنوز خاموش نگشته است. چراکه انسان از ابتدا بی‌دین نبوده، بلکه متدین به دینی الهی بوده که در آن، ایمان به خدا و روز آخرت جزء اصول بنیادین شمرده می‌شود.

وجدان انسان، نیرویی درونی و قضاوت‌گر است که اگر به دست ایمان و باورهای دینی تربیت شود، می‌تواند نقش راهنما، بازدارنده و اصلاح‌گر را ایفا کند. اما اگر این وجدان از ایمان و تربیت الهی تهی باشد، ممکن است در برابر وسوسه‌ها و گناهان، سکوت اختیار کند. در نهایت، ایمان همچون روحی در وجدان دمیده می‌شود؛ آن را زنده و بیدار نگه می‌دارد و انسان را به‌سوی کمال و نیکی هدایت می‌کند.

هیچ شاعر برجسته یا حتی مجموعه شعر باقی نمانده، در حالی که در همان دوران، عرب جاهلی شاعرانی چون امرؤ القیس، طرفه، زهیر و خنساء را پرورش داده بود. اما پس از اسلام، ایران تبدیل به یکی از مراکز اصلی شعر و ادب شد و شاعرانی چون رودکی، فردوسی، انوری، نظامی، سعدی، مولوی و ده‌ها نفر دیگر پدید آمدند که نه تنها در ایران، بلکه در سراسر جهان شناخته شدند.

تمدن ایرانی اگر پس از اسلام شکوفا شد، بی‌گمان بخش مهمی از آن مرهون فضای فکری و فرهنگی‌ای بود که اسلام ایجاد کرد. بنابراین بهتر است به جای تکرار روایت‌هایی مبهم و احساسی، واقعیت‌های تاریخی را با معیارهای روشن بسنجیم.

در پایان بد نیست قسمتی از مصاحبه مصطفی ملکیان (روشنفکر و فیلسوف حوزه اخلاق) را که با وبسایت آفتاب نیوز در سال ۸۴ انجام داده است بخوانیم:

«یکی از بزرگ‌ترین دروغ‌هایی که به تاریخ گفته‌ایم این است که فرهنگ و تمدنی عظیم داشته‌ایم. عزیز من! فرهنگ و تمدن نیاز به مدرک دارد. اگر یونانی‌ها کتابی از افلاطون و ارسطو، یا بناهایی چون پانتئون نداشتند، و فقط می‌گفتند فرهنگی عظیم داشتیم، آیا باور می‌کردیم؟ انصافاً نه.

حال از آن‌چه در قلمرو ایران پیش از اسلام مانده، غیر از چند بنای تاریخی - که بسیاری از مورخان آن‌ها را ساخته‌ی معماران رومی دانسته‌اند - مانند تخت‌جمشید، چه چیزی در دست داریم؟ آیا یک اثر فلسفی، دینی، عرفانی یا هنری برجسته داریم؟ آیا یک پزشک یا فیلسوف تراز اول می‌شناسیم؟

تمام آن‌چه از آن دوران به ما رسیده، سه چیز است: تخت‌جمشید که با فرض ایرانی بودنش، باز هم اثری معماری‌ست؛ مانی، نقاشی که آثارش باقی نمانده و بیشتر شهرتش به خاطر پیامبری‌اش است؛ و دانشگاه جندی‌شاپور، که گفته‌اند در آن پزشکی رونق داشته، البته آن‌هم به واسطه‌ی مهاجرت مسیحیان شرق.

حال این‌ها را با تمدن یونان مقایسه کنید. ما حتی صد برگ نوشته نداریم که با فرهنگ یونان قابل مقایسه باشد! شاید حتی پنج برگ هم نه.

مشخصات کتاب

نام کتاب: ریشه در باد
نویسنده: مراد یوسفی
ناشر: احسان
تعداد صفحات: ۲۱۶

الحاد جدید دیدگاهی است که در سال ۲۰۰۶ بر روی ساختمان فکری الحاد قدیم شکل گرفت و خیلی زود در میان مردم جهان مطرح شد.

جریان فوق از همان روزهای اول تلاش نمود با یک ادبیات ساده و همه فهم جای خود را در بین مردم باز نماید و منکر صحت معنویاتی شود که دین برای مردم به ارمغان آورده است.

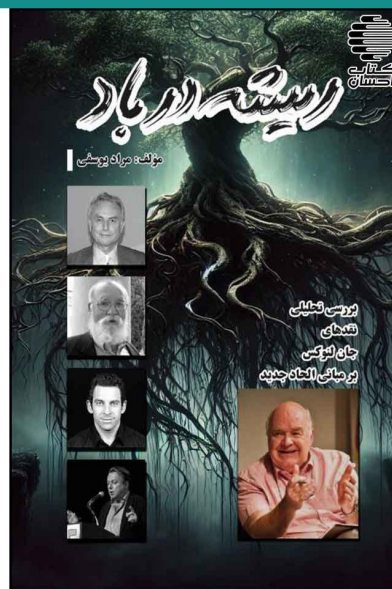
البته خداپاوران جهان در برابر جریان فوق ساکت نبوده و جهت شناساندن آن به مردم دنیا تلاش های تحسین برانگیزی انجام داده اند.

یکی از این خداپاوران آقای جان لنوکس است شخص متفکری که بارها با مدعیان این جریان مناظره داشته و آثار زیادی در نقد و بررسی پایه های خداپاوران به رشته ی تحریر درآورده است.

استاد مراد یوسفی در این کتاب ابتدا پایه های الحاد جدید را معرفی نموده، سپس با استفاده از آثار چهار شخصیت مشهور دنیای الحاد جدید و همچنین نقدهای جان لنوکس پایه های الحاد جدید را به چالش کشیده است.

این کتاب در پنج فصل نگاشته شده است:

۱- مفاهیم و کلیات ۲- طبیعت گرایی ۳- ساینتیسم ۴- ادعای وجود تضاد در بین علم و دین ۵- تکامل (فرگشت) ویژگی خاص این کتاب این است که اندیشه خداپاوران را با زبان روز و با مِتد علمی مورد بررسی قرار داده است.



مشخصات کتاب

نام کتاب: اسلام به مبارزه می طلبد
نویسنده: علامه وحید الدین خان
مترجم: مولانا نذیر احمد سلامی
ناشر: کوثر شرق
تعداد صفحات: ۲۹۵

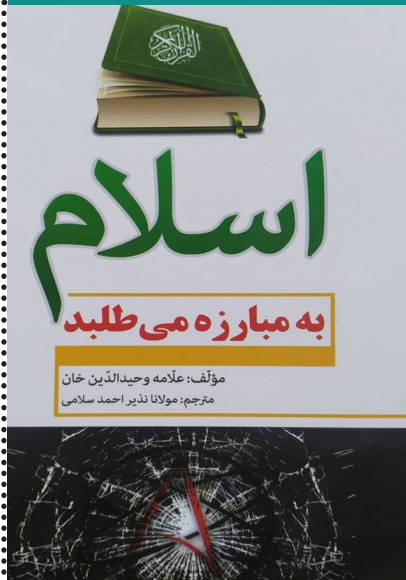
همانطور که از اسم کتاب پیداست، موضوع آن در رابطه با اثبات دین در برابر تفکر مادی جدید است.

در طول تاریخ داعیان دین در دفاع از دین دو شیوه را مد نظر قرار داده اند: روش فلسفی و روش علمی؛ مولانا وحید الدین خان در این کتاب از روش علمی استفاده کرده و به طرز شگفت انگیزی مبانی الحاد را به چالش کشیده است.

به تعبیری دیگر می توان گفت: این کتاب تئوری اسلام علیه تمدن غرب را به تصویر می کشد.

نویسنده این کتاب را با مباحث مهمی همچون «وجود خدا، دلایل وجود آخرت، اثبات نبوت، اعجاز قرآن، و نقدی بر تئوری دین ستیزان» پر بار کرده است. در قسمتی از این کتاب آمده است:

پروفسور باسورت اسمیت (Bosworth Htims) می گوید: هنگامی که به تمام ویژگی های محمد - صلی الله علیه و سلم - می نگرم و کارنامه اش را مورد ارزیابی قرار می دهم و در این باره می اندیشم که او، که بود و به چه مقام بلندی رسید و وقتی اصحاب و شاگردانش را می بینم که به دست وی تربیت شدند و روح اسلامی در آنان احیا گردید و آنگاه که کارنامه های درخشان یارانش را در صفحات تاریخ مشاهده میکنم، محمد - صلی الله علیه و سلم - را منحصر به فرد و از همه بزرگتر و برتر می دانم و به این نتیجه میرسم که تاریخ همانند او را به خود ندیده است.



آشنایی با اهداف گاهنامه «باور ما»

- * اهمیت ایمان به خداوند و قرآن؛
- * پاسخ به شبهات عقل گرایان و ملحدین؛
- * اثبات حجیت حدیث؛
- * شناخت خاورشناسان و اهدافشان؛
- * تاریخ طلایی اسلام و دانشمندان مسلمان؛
- * واکاوی تمدن غرب؛
- * تاریخ ایران قبل از اسلام و بعد از آن؛
- و

«باور ما» می خواهد با استنادات و ارجاعات علمی، به دور از هرگونه تعصب و با انگیزه ی پرده برداری از حقیقت و ازاله ی شبهه ی شبه افکنان، گامی مستحکم در راستای القای اعتماد به نفس قوی به نسل جدید، بردارد، باشد که جوانان مسلمان با در دست داشتن دلیل و برهان، نه تنها به اسلام خویش افتخار نمایند، بلکه به تبلیغ و انتشار آن مبادرت ورزند. برای رسیدن به این هدف بلند، هیئت تحریریه گاه نوشت «باور ما» مطالب خود را در موضوعات ذیل ارائه می کنند: